

دوی خلف استین رخصه سجاوه استین بر بزرگوار خود شیخ عارف بن شیخ احمد عبدالحق محمدی در مدینه  
 اسلامیه دوی رخصه باوه نوشتان جام نوید در سفر درویشان خجریه و تفرقه در فقر و مشاوه شده بود  
 مطلق استغراق مشهوره و اقتباس است که حضرت شیخ زکریا بن زین العابدین عبد القدوس گنگوی در لطائف  
 میفرماید که ارواح پدر بزرگوار در جنات بود و میخواستند که جامی دیگر بیت کنند چون که حضرت شیخ محمد  
 بود و بود لهند التقات بوی بود بر پاره خنجر دوی آمدی در روح حضرت شیخ احمد عبدالحق جامع گشتی و  
 با پدرم میفرمودی که تو از ان مانی هیچ جا برو پدرم سکوت میکردی آخر چون این معاهده زنی یافت برام  
 که فیک از ان ایشان هم ایجاب بیعت میباید کرد چون مخیره غالب شد روح حضرت شیخ محمد ظاهر گشت  
 و گفت که بنویز مشبه بقیته ما برده و در رسیدن جامی مرد که از ان می اگر خطره بیعت ظاهر می  
 بنیره من بجهت کن بعد از ان پدرم مرد حضرت شیخ محمد شدی تعظیم و احترام پدر مرا با سزا  
 و هم دوی در لطائف قدسی میفرماید که پدر مرا بقید عیال شدن اراده بنود حضرت شیخ محمد بجهت تمام  
 کلاه پدرم با همیشه نبود است با حضرت شیخ محمد در خاطر داشت که دختر دوم خود را شخصی هم که حضرت  
 شیخ احمد بجانب اشارت ما نید بعد چند گاه پدر او خوابید که بحال سلام پایش شکسته شده است  
 شیخ احمد میفرماید که ای ام کلثوم اغیر ز در او رگسار خود انداز و پرورش کن چون دیدار شد قیصر  
 پستان که دپانی شکسته از است که بر سجاوه نشیند و بر در غیر حق زود و در ویش کامل گردد و مراد از  
 پرورش آنست که دختر خود بوی تسلیم کنم پدرم در آن ایام جامهای تمام خانه حضرت پیر بستگی  
 خود را در روز جمعه شست و هر فرزند که پیدا میشد با کتک گوشش می میگفت چون حکایت نزد  
 در میان آمد پدرم عرض نمود ما کوی دست شما هم خواه بشکند خواه بدارید حضرت شیخ محمد فرمود  
 ارواح حق تعالی بزود شرافت باشد چنین محل کجا باید که مجوز خواهر من است او دختر شیخ عارف شیخ  
 است پس الدین سکوت کرد چون بنشیند از دل بود شب کار خیر آمد پدرم در خانه بخدمت جاریه و بزدنی و  
 کسی شنیدند بود مردمان از آنجا گرفته بودند جامهای نوشی پوشانید در زمان سراسر این غایب بودند  
 پدرم را حال وجد غالب جامهای نوشی را در دست داشت و گفت بیعت میفرمایم که با غیر خدا اجفت نکردیم

در خیمت و سخوات بنوار استناسیم، خلافت ام کلثوم با بر و خرد املا خشک و ندرت که و خرد و در چهره  
 چهره این بسیار می بودی چون آنکه نوشته اند از آن چنان بود چه توان کرد و هم وی در اطفال قدسی بنویسند  
 که چون خرد حضرت شیخ محمد را مرض سخت پیش آمد پس کسب نمود شیخ ابوالسایه حضرت بده بود که در اول روز  
 ایام پیشین در شاه آباد بود و کسب نمود شیخ را و حاضران عرض کردند که در شاه آباد است پس  
 حضرت شیخ احمد با پدرین فرمود که فرزند شیخ بده را زود و زود و علی بیان وی ابو حنیفه مریدان  
 حضرت شیخ احمد نسبت تمام شیخ بده را بر وی آورد و آنوقت حضرت شیخ محمد قدس سره در دهان  
 شیخ ابو گلانی در ستراق بنات احمد بن شیخ محمود بن شیخ ابوالکاسم بیفرمود که سیحان است که  
 پدر بزرگوار من سپید گویم که پدر تو حید مطلق فرم کردم باز چون وقت مفارقت روح قریب  
 استراق غلبه بود پدر عالمی در من میزدند که اینوقت بهوشی می مروان حشمت پس فرمود که از  
 طرف من باشد اکنون جزوات حق در سینه با نسیانی بر خاسته و بدو حق تمام شدت و خرد و جمیع آقا  
 مریدان حشمت قدس سره تعالی میفرمیدند که از پدر خود حضرت شیخ عارف قدس سره یافته بود و حواله در حق  
 و آنکه گفتن بود و نسبت کرده جان شیخ که در اینجهان در پس از آنست که برش نشانی غریب خواهم باز در  
 هاتون مندرت و آنکه با کرات بیانیست و فرمود که با با تواجد اندیشه است و از حیوان اولیا و شیخ حق تعالی  
 است که کما خواج انش از تو جدا گیریم برت فرزند خود شیخ بده حواله تو کرده ام که خواهی که تقاضا  
 از حضرت تعالی و بسیار از باطن کما پیشی محرم بسیار خند و نعت چنان بودی غطا که در جنات خود  
 عرض کند ای چون حضرت شیخ محمد قدس سره در اینجهان است تمام کرد و خود را در عالم بقا و حلت فرمود و در آن  
 رانعت با حسن سپرده بنیاید نویسی در آنجا نشاند و همه صاحبان آفتاب که در آنست بشرط  
 قدسی در هر کس شیخ محله ایست بر آن حشمت و عبادت و گوی طوایر فرزند خود شیخ محمد که در فرموده در بیان  
 صاحب مرآة الامم است که حضرت محمد و شیخ ابوالسایه عرفان شیخ بده بعد از وفات پدر خود شیخ  
 محمد با تقاضای وی شد و سزاقت حضرت شیخ محمد در حج حاشی بنظر در میاوه رحمة الله تعالی  
 در کوه جلالت او رویش محمد محمد الله تعالی نولان او در پیش محمد خواجه فرموده مولانا محمد زاهد

در آنجا  
 در آنجا

تاریخ حیات حضرت مولانا

والله و لیس مولانا خواجه گل المکلی روح البدر و هم از علم ظاهر و غیره بیگانه و بیگانه گشت  
 ایشان ساله قیده اسم در انبات انگه هسی حق بیخانه خود و مطلق صحبت نکند و مولانا امیر علی هر  
 در حد الله تعالی در ساله خویش منقبت ایشان را چنین گماشته حضرت مولانا علی علم و طریقه اثره التو  
 فی العالم حضرت مولانا و پیش محمد المکلی ایشان کسب کمال در خدمت خالی بزرگوار خویش نمودند  
 و بعد از انتقال خالی بزرگوار خویش کاتب مستقر ایشان بود که پیش از خالی گرامی شریه حمل  
 گنای می گناید گویند در بعضی قرانی ملاه کیش که بشهر سمرقند است به تعلیم اطفال اشتغال  
 با می که بیخ فرو با حال ایشان اطلاع می نمود و گریه می می ایستاد که در کتب انجلیس و در  
 واقع شده بنام مکاشفت استقام حال مولانا زوده گفته از نجابتی مردی نمی آید و اشک  
 بچوایان بود و بیعت تو گوی شکسته خوبی تو ام آید که از صد پاره صیت عالم آید حضرت مولانا  
 خواجگی خود سوره میفرمود که مستر باعت شتهار و الله بزرگوار آید که روزی بود در پیشی تو  
 ایشان بدست بزرگی در حالت شیخ نور الدین محمد خوافی که از اکبر خلفای شیخ جامی نخبه جنوب  
 بود و در سمرقند بود و در این ساخته فرمودند با این شیخ بسیار بزرگوار گشت و اگر درین عهد و کلام  
 است در بعضی سید روزی چند زنده بود که شیخ مذکور باین توامی شریف آورد چون شیخ  
 فارسیه فرمود شب به شیخ داشت و سرش را داده کشید تا از او ایستاد این شیخ را بزرگوار  
 میان کند زده بی تکلفانه با جامه می شوکلین و در این کور مجلس شیخ در آمدیم شیخ نیز بکلام قیده و  
 بزرگوار گفتند بود و الله در خدمت میمانند و در این میان از حسی خویش طبع فرمود و در  
 و مراقب مشیت الله ما نیز ما نیستند بود مراقب بود که در حد غلوت استقامت انقدر انقدر خود آید  
 شب به شیخ از هر جا سخن خواهد شد از آن گناه و الله ما حضرت خود استند شیخ قدمی چند شایسته  
 بتو این تمام و واعظ فرمود و بعد از و اع ما شیخ از روح انجالی رسیدند که طایبان این بزرگوار  
 و غیر از آمد شیخ میستاد و در وقت که شیخ گفت که من سید بود و پس شیخ نور الدین  
 در سمرقند این چند مرد را بخانه خود آید با این بزرگوار که بعد از این چند مرد و ایشان استقامت می نمودند

در آن وقت که این امر شد مردم صبح اوقات فالده باشد و از آن غصه نمکون بوده اند و بعضی  
 کلیم فاروقی عظیم رضی الله عنه و ابوالریق بن خبابه الازرقی است و کار در این استند و کارهای  
 آنرا خود میکردند در عقیق نام مولانا خواجگی از غایت انکسار و دید تصویر حال فرموده اند و در آن  
 همه مردم مسکین و فاضل بودند چون نوبت بارسید فضیلت نذوبت و مسکنت یکی از اصحاب خویش  
 حکایت کرده اند که عالم بوده متوجه دلیل بوده و فرزند چهار بود که در اشامی چون اندون نام نشان  
 بدین طلب علوم می برد و آنرا خواندند بنی ال نشان می انداخته چه چیز در عقد بزرگ زاده بود  
 که عایت جانب تقوی می نمود هرگز آنقدر نماند آن منتهی در این شرک طعام او و تناول نمود و در روزی  
 که آن بزرگ زاده در گذشت آنروز بخانه او بنا بر خازنه حاضر گشت حاشیه حکیم را گردانیده بر خاک گشت  
 و گفت ای طلاق غفر الله لک معاذت کردی که توان در کنار گنجهت بعد از روزی خدمت صید  
 نمودن با سینه ترا و گفت غسل بر آرد این لباس بر پوشیده بخانه بیاترت مولانا در سفر است که در  
 آن تو را بکش بقولی روز نهم محرم سنه نصد و هفتاد و سی هزار سفر آخرت کردند و خواجگ میر  
 محمد سنبری حرته الله از احفاد فخر الدین بر مال بود که در دوران ایست همه الله و از  
 خلفای بزرگ خدمت مولانا در پیش محمد قدس سره و دله حیرت و انکسار و خشیت تمام گشت و در کتب  
 میگویند که در ایست از برای تالیف خطایان و حصانها و الجاها بخازنی است و در فتنش تخاصم هزار و سیصد  
 خواجگ محمد صاحب پر از اصحاب صاحب لانا در پیش محمد بود و با بنجاب است صوری نیز در  
 سالهای بسیار مولانا بسر برده بود در همه سجانده مولانا شمس محمد او نیز مولانا در پیش از  
 ندیم بود و صاحب احوال عظیم شیخ صلواتی او را صلواتی از این گفتندی که وی روزی جمعی  
 با زار ما و دو کانا رفتند بروم از این و اعلام صلوة کردی او نیز از اصحاب کبار مولانا در پیش محمد بود  
 صاحبی شکستی تمام در سفر شد سکونت گزید چون مولانا خواجگی بفرقه شده اند بیشتر احوال منیر  
 فرود می آمدند در آن سنه مردم آنرا بهر جهان سپور بود که شیخ صلواتی صحبت در خضر علیه السلام می  
 داشتند اگر عزیزی از مردان متطهر شیخ ماسم فالینی علیه الرحمه بفرقه میگفت که روزی در حضور شیخ خوا

تفسیری  
 تفسیری  
 تفسیری  
 تفسیری

زینش مسجد شیخ صدوقی میگردد ششم شیخ خلیلوتی بر امام سجد بود و چون شیخ ما را بر سر امام کرد و گفت حضرت  
 حضرت شما سلام رسانیدند مردم آمدند خانه ذکر آن کسای شیخ ما را سر آن سرشار کرده  
 بی شمار احوال صحیحی اوست آن شبها از هوای هویت آن شناسا می بود معراج آن قطب عالم  
 عبد القدر و سما عیال شخصی صفی لنگوی خواجه محمد ششم در کتاب بده المقامات که در احوال خرد کل  
 حضرت شیخ احمد مجد و الف ثانی را لایف کرده است می نویسد قدس سره شیخ عبد القدر و سما عیال سره  
 شیخ مشهوره سید و ستان است و از کبار ایشان از فرزندان شیخ صفی الدین است که در ماصول در  
 علوم از محول محققین بود صاحب تصانیف مفیده مشهوره سکر و شورش نوی و شمس و در حد و سما  
 کثیر بود و کثرت جذبات و نوخیز غلبات و در اتباع سینه نجابت متقن بود و در الترام غرام امور  
 درینیه متکلم بود اما نسبت سیمی با توار العیدین در عیالی سبع فنون که در هر فن سر آمد الا بر  
 صحائف اطا آورده در فن نخستین بگذاشت که هر چند ارادت منجد و موم شیخ محبت لیکن مشیرا  
 فیوض از باطن جدا و شیخ احمد است قدس سره با او نشان از در آن فن بسیار فرموده و نیز آنجا که در  
 قاسم او دبی که از بزرگان سلسله سهروردی است اجازت خلافت داشت و بخوان کتاب مذکور از  
 رسائل و مکاتیب نیربست در غایت زیبایی و در باری حضرت ایشان یعنی حضرت مجد و قدس سره  
 تعالی از او احوال شیخ حکایت میکردند که ساعت بساعت غیب بخودی بر آنجناب ستولی میشدند  
 غلبه آبی در آنحال از دست آن پرسید فرمود دل اندک بسیار کوفتم اکنون سلطان که در زمان  
 برین ظلمگی نمیدوم از من می ریاید از فرزند شیخ احمد که نالت بود می آرند که می گفته و برین نسبت خا  
 بست که سخت فرزندان را کمالات صورتی از همه بگذرند نگاه بجای اوت در ماضیات آنهم بسیار  
 رساند از زبان مرغان حضرت ایشان هم سر شنووم که در آن ایام که فرزندان در و بی گرم تحصیل  
 اگر ایشان از اشتیاق دیدار بزرگوار غلگه می نمودند ششدر می که اگر امر عالی در و و با  
 تقبیل ششدر است که در شیخ گنتی آمدن ایشان بود ما مویب سولف و تقبیل تحصیل علوم عالی  
 نزد ایشان باید شد و با آنکه کزین و نالوانی خود در بی ایامی و هم را چنانکه بسیار بود که هر یک

امام سید صاحب  
 در آن

پس بودند ایضا حضرت ایشان پس سره از والد ماجد خود روایت کردند فرمود که چون شیخ محمد القدر  
 قدس سره از وطن خود بدلی آمدی و خبر با کار با تجار سیدی بدیره او شدند می گذرک تو الان مطربان  
 نیز او را استقبال نمودندی و شیخ کثیر السماع بود و سماعش در غایه شکر و شکر و سماعش  
 بیست از وی سر میزد و وقتی در بدلی در محفل عظیم که علمای نیز حاضر بودند متوجه برخواست در میان  
 سفید زانان و آنان کشیدند چون اینک کلمات در قیاس بر زبان راند یکی از محول علمای حاضرین تارام  
 شده نام یکی از اعظم علمای آنوقت را ببرد گفت چون آنجماعت را نادان توان گفت که چون او  
 در میان ایشان بوشیخ پیمان پیشترش گفت من جایز ایگویم من جایز ایگویم یا آن عالم گفت شیخ چون مثل  
 او می دانم دان توان گفت که چون ما عالم خبر رسید که از قطرات خون منصف نقش انما الحق ظاهر شد  
 آن بزرگ و دوات خود را بر زمین زد و گفت اگر حق است این صیبت سیاهی که از دوات تحت نقش این ظاهر  
 گشت شیخ باز گرم تر از پیشتر جوشید و گفت که زهی نادان که سیرین حق و جهادی ظاهر شود در آن  
 در هم حضرت ایشان قدس الله تعالی عنده بمقرب فرمود یکبار شیخ بدلی آمده بود شیخ حاجی عابد الوهاب  
 بخاری که از اولاد سید جلال الدین بخاری بود صاحب علم و حال قشیری نوشته بود و شیخ در کتاب  
 شیخ کتبا و آیه تطهیر این است سرور کائنات علیه علیه الصلاة والسلام برآمد که شیخ عبدالوهاب  
 در مقام نوشته بود و اولاد منی همه مامون الخلد اند و عاقبت شان علی الیقین بالخیر شیخ عبدالقادر  
 کلبانی این نوشت که در اختلاف مذہب اهل السنة و الجماعة و کتابی با بزرگان و مشیخ روز نامیان علمای  
 آن بزرگان است بوقوع سبوت بالا خبر قرآن شده که شیخ عبدالقادر گفت قدس سره و انشی شیخ  
 عبدالرحمن محدث و نوی در اخبار الاخبار می نویسند شیخ عبدالقادر من سر سره صاحب علم  
 و علم فوق و حالک و خلاوت و وجد و سماع دمی اگر چه بطاهر و سبوت از شیخ محمد کریم است  
 دمی معتقد و عاشق شیخ احمد عبدالرحمن است و روحانیت او شفق و اورا کتابت سبوت شیخ  
 مرتب است نیز برین اول انصاف شیخ احمد است و اظهار اعتقاد و بندگی با وی بسیار نموده و شیخ  
 عبدالقادر من سر بدان و خلفا بسیار اند و از محمد مردان شیخ پور و پور و در او این حال است

انگر نیمی مشغول بود در او اخرا و اجزا را بی حدی که گرفت و سمان شد و مرید شیخ عبد القدر گشت و او را  
 در و نشان بقیضی فطرت ذاتی در وی پیدا شد و از جمله خلفا اوست شیخ عبد القدر با عظمی بود  
 بزکری بود و صاحب اوقات و کرامات گویند در خواب آن حضرت صلی الله علیه و سلم بر وی تلقین نمود اللهم  
 علی محمد و آله بعدة اسمائک الحسنی حمدا الله علیه شیخ عبد القدر در سنه ۷۰۰ قمریه در سنه ۱۳۰۰ م  
 بر آن الهک الله تعالی که گرسنگی برد و نوع است سفلی و علوی سفلی جمیع حیوانات است  
 که چون فرج حیوانی باطبیاع اینجهانی استخراج و بیکی وجود در مرتبه مرکبات که عبارت از کلمات  
 شتافت سبب قیام وجود در مقام نمود و حرارت در باطن او ظهور پیوست و محتاج غذا گشت و ترا  
 آتش گرسنگی خوانی و غذائی او آب طعام و خاشاک و آبی از عالم سفلی عروج نیاید که از تحلیلی نام  
 و مقام صدور مختلف است و علوی اما جمله خاص در عام است که چون در محض و باز محض است مقام فلک  
 از عالم جنبش بی جنبش و جنبید موت حق ظهور یافت و در میدان حضرت احدیت تجلی یافت  
 عبارت از الله احد است و تجلی بسیار و انوار بسیار است و صفات کمالات از جمال و جلال  
 کبری و جبری و ستاری و جباری و قهاری و ذوقی و خلاق و در شمایست ربوبیت عز و عز از انجاست  
 بر اوج زو و حسب عقدا و مظاہر که لون الما و لون انما یذوق الله در روح انسانی و منی الله  
 و در بولی الله و ولی الله انهم سما و اوست بظاہر مختلف خویش و انعام که من الله و این است  
 از مقام احدیت تا این مقام روح انسانی در عالم جبروت است و این مقام قرب او عالم سعیت است  
 و این مقام اگر چه تجلی است اما از سطوات مقام جوار فائده تمام نیافت باز در مقام تجلی شتافت عالم  
 عقول پیدا آمد و آن عالم مکرر است و مقام روح نفسانی است و در مقام اگر چه فائده ظهور  
 که نفس معرفتت ظهور پیوست اما مقام تقدس و میدان شیخ سبیل است و این نشان پیدا بود  
 و این مقام متعلق به عشق است و انظر ذکر نیست و فائده کمال معرفت که مقام عرف است  
 از روح است ظهور زینت باز در مقام تجلی شتافت عالم حساب پیدا آمد و اینها نیز در مقام احد  
 و عالم عشق منور بود و دنیا که در مرتبه است ایما و انما انما اول و آخر و نظر است

طوری است در هر جرح **کلین الی در این المثل** که بجز محض وجود صرف بوده است نسبت بدان سبب  
 جوشش سوز عشق مقام فانیست که در کتم ذات شجر صفات در مرتبه محض وجود با خود است بر  
 آخرت معلوبات را بعلم برود علم را با معلوبات در صفات که بجز صفاتش برود ذات را با محض  
 و است و صفات را کسوت ذات ساخت وحدت در کثرت گردانید و کثرت را کسوت وحدت بود  
 وحدت در کثرت و کثرت در وحدت و غلط و صحت و غلط و غایت و حاضر و حاضر در غایت  
 انما حسن فیج برود قدم در صحرائی وجود بر آرزوست **الرحمن کل العرش استوکل علم بر او است**  
**قرین فی لیلته و قرین فی السعیر** پیش همه است بدان سبب **ما لله لعلو الله الی تعلیم علی الاشیء**  
 جوش بر آورد شور و خمان در کون و مکان انداخت و مار از دیار عاشقان برخاست تا بر کی  
 بر سجد او نظر از نوعیت **المرق ذلک الکنان** که در کتب بر جان جهان ناخت و جنگ با من جوش  
 و مطلوب خود زود نیست معنی آن گرسنگی که در معده بشر در نهاد و بنیاد افتاده است و آن شیر تر  
 و گرمتر از آتش و وزیع است که گرسنگی کشیف با بلیغ سیانه و مقید را مطلق نشاند انسانیت  
 حرمانت بر آید که از گرسنگی مردم بخداستعالی تواند رسید این خاصیت در حیوان و گرسنگی نهاده  
 اگر چه گرسنگی دارد که از جبر و سفلیات اند طراک دارد و اح اگر چه از علویات اند اما آتش گرسنگی  
 لا جرم از مقام خود تجاوز نموندند که این کار آتش است بازورد محبت و عشق است اکنون بدان  
 گرسنگی سه مقام است مقام اول را آتش گرسنگی خوانند که غذای آن آب و طعام است مقام دوم  
 را آتش درو محبت و عشق خوانند که غذای آن خون جگر و خاشاک غیر است و مقام سوم را آتش  
 محبوب و معشوق خوانند که غذای او حسن و جمال و اوصاف کمال است آن را جمیل و محبوب  
 ای جمال عبت عاشق حسن خیر دست آن بی نظیر حسن خود را خود تا شام میکند و انقی در کسوت  
 میباید که یکی از مردمان ادرا از خواطر ناسده پرسیده در جواب نوشته بهیات پرسیده بودند از طلا  
 سخت و ابتلائی عام که بیج ولی و نبی نبوده که بتل بدان نبوده از آنجا که بشر بودند و گذرند  
 جبر حجازی و شیخند اما فرق آنست که یکی را گاه گاه بطریق استیلا و امتحان باشد و در آن



او در میان ما خود نگردد بلکه سبب قرب و علومت او بود یکی در از راه خسران پیشاگر نهند او بدین  
 ما خود نگردد بلکه سبب و در میان ابدی اوقات چنانکه حال ما بدانت اینجا قیمت دین نامردان  
 ظاهر گردد و که در محراب رجال و لیلین الشهادة رجال للعقوبة رجال انکه تیغ تندی تیغ خورد و دیگر است  
 و آنکه گاه سید در نزد خورد دیگر نیز صاحب مده الممانت یوسید در اکثر مکاتیبش از انکه در افتقار خود  
 خاند کارشکنج و در جای می نویسد حضرت ایشان بعد از امد سده العالی از جناب به و نقل کردند که با وجود علما  
 احوال بر ضایت غرام اسور و عینه آینه پیشه است که وقتی امام مسجد او پیدا نمود و برابر زاده او شیخ عبید  
 از پیش آمد امامت نمود میان بالیدین گفت از وقت ظاهر کرد شیخ نماز را باز کردیم و خشمیم تمام گفت  
 اجدات راضع نمایند که امامت بکنند و نماز مردم را فاسد سازند ندانسته اند که موصول با صلوات  
 یک کلمه وارد که قطع آن درست نیست و در وقت میان آن روانه اش می گماند انفسیه استقال ازین راه  
 بر طلال سالیست که شیخ اجل سیدین است و تربیت شرفش در قریه گنگو است که بواسطه در هر  
 صبر قریب کرنا است رحمة الله سبحانه انمی مکتوب مفتاح ششم بجانب کن الودین و قاضی عبد  
 در بیان معنی آیه **وَأَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ دِينَهُمْ** می نماید درین آیت یعنی بسیار است و سر او شیار که  
 جامع تمام کتاب بانی و کلام سبحانی است اما آنچه در فهم تواند شد در فهم آمد یعنی عبادت کنند  
 بر زمین بیدر سر بر یقین و سید در زمین عبارت از مقام عدم است یعنی از وجود بعد م بود و فانی  
 این سید نیز مشغول نگردد که لا غیر الا بالغیر و هو الاشارة بالمشکر والشکر بالذکر من مقتضای عبودیت  
 و اعبدوا بعد بیان فرمود که خود را از میان بردارید تا شکر بخیزد با وجود حق و دینی نیاید که لا شکر  
 پیش از آن معنی عموم شکر است بهر م شیء یعنی شکر تعلق به وجود غیر ذوات و پس غیر را در هیچ چیز  
 شایسته وجود دار تا از شکر نجات یابی و بره حق بدگاه حق شتابی و موجد گردی و مومن شوی  
 آنگاه دانی که در آغوشه و ائمه چیست عبادت فرمود اند و او اسم ذات درست جامع صفات  
 این اسم هیچ وجود را جز وجود حق جل و علا وجودی نیست که وجود تعلق صفات دارد و اینجا التماس  
 بصفت حرام است که جنیدن خط و نصیب است و این بیست و هوانا است اگر آیت کن لطف



وقتی گفتی ای لست کما حدیثم وقتی دیگر خود را بشتر خواندی و اینها اما بشتر منکم گفتی و بصورت سالی  
 با خلق مانده می و کسانی که متظنی را صلی الله علیه و سلم بصورت میدیدند یعنی نمیدیدند و شکایت  
 از حال ایشان نیست و ترانه میخواندند و میگفتند که ای صبر و ک و آنکه مصطفی را صلی الله علیه و سلم  
 همان بشتر دیدند و همان بشتر گفتند فقالوا البشتر کفیل و مناق کفر و الکا جرم چون مردی در پیش  
 خادم و از کوبی در بگذرد و خدا را حمد و ثنا بخواند و خدا همیشه باشد اما در دیش در سبزه بود اکنون این  
 بندار بیرون آمد بدید و یقین بدید و دوست کرد و جوو همان حیث است و غیر عدم مطلق من البشتر ان  
 انتم یسألون ان الله ایجا دم زند و غیر میم زند فالله ای فاقم الفقر فی الفقیر فوالله تعالی  
 لیس فی الفقیر بل هو الغنی و الغنی هو الله فالله ای فقیر او اتم نصره بالسر فی السجین با حلاق  
 و لیس هو الا هو و لیس هو الله و لا یواه سجده ای خدا می چون من ز سر آمد و بسیار رسد  
 شمار ز صراف ابد بقیمت و حکم زر کبر و آرزوی شکر ثباتی لا یتوهم غیری اولیا را خدا داد  
 بلکه باید دیگری نداند کار را جامی رساند که ملک مغرب در روح مطهر و حیرت است اما انسان  
 بصفته ای اینجا معلوم شود که حبیب است هم حضرت لطیف است شیخ عبد القدوس  
 در بیان مکتوب مینویسد که این فقیر گوید فظلم در پیش نیست بلکه نجیب خود چو خورشید  
 در حق بود از روح که در پیش چه هست بجلی خود آید از عرش بر شست زر کسی از رخ  
 در پیش مقام میبزد و کبریا هم بشهر گنجی از آن صفت ناموس در پیش غوطه خورده بدید از فرقی  
 در پیش فارغ از خشک در پیش آلوده و تا بوده وی دل در حضور دائم سر کمال همیشه تر بود  
 در عبادت دائم بود در پیش نیست بلکه نجیب خود جو در کتولی میفرمایند نه بلکه بند  
 تا چیز محض بود و نه آنکه شده خدا شود و لیکن در صفات خود و جامی رسد که از وی خودی  
 در هیچ بابی نیامند و مکتوب بود و محمد بجانب فاضل عبد الرحمن مسطور است که معنی آیت  
 که در متن است که ای خیر الی الله و رسوله توبه لیه که المی فقه و مع اجرا علی الله بیان  
 تقریباً و هر که از خانه نیست مهاجرت سومی شهر احذین کند و شایان حضرت صدمت گرد و هنوز در

در آن روز که پیران شازل راه بدرگاه بود که هر چند نماز و عبادت پیش می آید و از مالوفات سیرت  
 بیرون می آید و سومی دوست حیران و سرگردان می رود و شغفش بحال حبیب میگردد و اگر  
 مقصود رسید و بشاگرد خدا و رسول شرف گشت فقد وصل حبیب الی الحبیب و در او بود  
 دولت ابدی برکت سرمدی **إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ كَأَخِيَّتٍ عَلَيْهِمْ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَاللَّهُ مَعَهُمْ** ایشانند  
 و اگر درین مهاجرت پیش از وصول کعبه مقصود از جهان رحلت نمودند **وَقَدْ أُجْرَهُ عَلَى اللَّهِ**  
 ای تحقیق ظهور رسیده علی ما بود مراد و در کتب و کلمات حضرت قطب عالم اسرار و نکات بسیار دیده  
 این مختصر کنجش آن ندارد که شرح گردد و صاحب ما **الاسرار** میگوید که حضرت قطب عالم با شاد حضرت شیخ  
 احمد عبدالحی سیر سلوک تمام نموده به مرتبه کمال و ارشاد رسید حضرت شیخ احمد و برادر عالم در حایت  
 در مودت و ولایت بالا دست و ادم پس حضرت قطب عالم بعد از چند روز در سن و شصت و شصت و شصت  
 در ایستادگی زمان سکندر بن سلطان لودی بوسیله و خواست عمرخان کاشی که یکی از  
 سلطان سکندر بود به خدمت ایشان عقدا و در آن وقت از رودی نقل کرده در قصبه شاه آباد  
 بنواحی دلی بود سکونت نمود و شصت و شصت بسیار یافت و مدت علی چند سال تا ایام سلطنت سکندر  
 و سلطان ابراهیم لودی در شاه آباد اقامت داشت چون در سن نه صد و شصتی و در شهر الدین محمد  
 در بادشاه از توران در سن صد و شصت در آمد و تمام هندوستان را در تصرف خود آورد و بسبب  
 اثر سکونت قوم افغان قصبه شاه آباد در ایران و خراب ساخت در آن وقت حضرت قطب عالم با  
 در آنجا در قصبه گنگوه متوطن گشت صاحب اقتباس میگوید که حضرت شیخ رکن الدین فرزند حضرت قطب عالم  
 در اطلاق قدسی سفر میاید که چون در البرگ در شاه آباد آمدند برادر بزرگشان شیخ حمید الدین در  
 مازده سال بود بعد از یکسال در قصبه شاه آباد پنجم جاوی الاول در سن سی و شصت و شصت و شصت  
 رکن الدین تولد شد و همه برادران من بجز شیخ حمید الدین در قصبه مذکور متولد شدند شیخ حمید الدین مدتی  
 شد و هم می بنویسد که وی حضرت برهیز خارق غادان در کرامت بسیار است اما بگناه بافتن خود و خارق ظاهر

در گمانی بحسب شوق بعضی مخلصان خمیری ظاهر میگردد و هم وی میبویسد که مولانا چندین گزین  
 این فقیر بود و در حضرت قطب عالم بود و بر اسی شستن جامه طرف آب کشی سفت ناگاه  
 عودتی صاحب جمال در نظر آمد قدم مولانا بطریق خطره ناسد چنان شد که محل خلوتت با عورت نعل  
 پوش و ناگاه حضرت و الدر اعصاب در دست گرفته در عین دریا بالائی آب شایده و دید مولانا ستر  
 در شرمند گردید چون مولانا پیش آمد حضرت فهم کرد و نو بود باک نیست پیران محافظه و نیت از صفا  
 امرات میبویسد که حضرت قطب عالم نزد گانی دراز یافت از وقت سلطنت بهلول بود وی تا زمان  
 سلطنت نصیر الدین محمد همایون رسید ارشاد مقیم بود و سزا طین آنوقت سخت بود می اخلاص تمام  
 داشتند چنانکه کتب با بسم محمد پیرا و شایه و محمد همایون نوشته بود در سوره شجر حرف گو  
 دیدیم در چند نیت نوشت اند و عرض خود و معنی خود بیان میاورده اند حضرت شیخ کریم الدین لطیف قدس  
 میفرماید در سنه اربعه و اربعین شصت و نهم خواجه الاخر و از در شصت و نهم حضرت شیخ احمد عبدالرحمن  
 در شهر میان راه حضرت قطب عالم کتب لرزه شده در روز جمعه در صبحی حاصل شد نماز جمعه او انمود  
 بعد از نماز از وقت شروع شد چهار روز دیگر باز شصت و نهم در شصت و نهم وقت نماز است بیستم بیستم  
 شصت مسطورتجان شایده و در وقت سپرد لفظ شیخ اجل نجر از سال بیات حضرت اوست و بقول صاحب  
 اخبار اولا غیار و مراد از حسین الیمین و شصت و نهم در وقت عمر وی رحمه الله تعالی شصت و نهم  
 سال بود از آنجمله شیخ خجالی در دو کلی کسب کلمات نمود وی در خجالی در شاه آباد آقامت داشت  
 و چهارده سال در مقام مرگ نگریه ای شایه نمود و در پرده شده منقولست که در مرض موت صبح تفاد  
 در عبادت ظاهر شد با آنکه محبت بر کمال در شصتی انقدر بنفاد کرات تجدید و صو کرد و سجده ای نمود  
 کرد در آن حرکت اسی و صفا شایه فرمود و تحریه و گمانیست در کوع و سجود با شایه کرد و هم  
 ساعت جان بحق تسلیم کرد و در نزد شیخ کریم الدین میگوید که بعد از غسل کفن پوشانیده این قطعه  
 بر سینه نهاد حرکت آن جریان او گرفت چنانکه در حیات بود در هم وی گوید بر سینه گداز اولیا  
 بود و کرامت قرآن و طیفه رسایل شرعی همیشه مطالبه میکردند و نماز اشراق و حیات

مکتبہ اسلامیہ

الرجال پیچیدہ موت کو زندگی و دولت و خوشی دنیا نیک گفتند تا نامی نماز و رخصت و نوا  
 ایچ نمودند و صاحب شغل باطن کشف بود و ذکر امامت و کمالات و خوارق عادات حضرت قلب  
 العالم در کتاب مرآة الاسرار و اقتباس الانوار و لطائف قدسی و غیر شرح اند و درین مختصر کتب  
 شرح و بیان آن نیست و علم و فضل از تصانیف قدسی حضرت مثل انوار العیون و بحال قدسیه و  
 کرامات و غیره ظاهر است و ذکر حضرت مولانا خواجگی المکنی قدس اللہ سرہ حضرت مولانا  
 خواجگی المکنی مدظلہ العالی نور کمال فرود آمد کمال از بیضای باطن اذکامنی و الدما بعد خیر  
 مولانا و در پیش محمد بود و جمال این نسبت از بیاضی است و در پدایت و ارشاد و از ریب و غمی  
 دیگر یافت از بدایت حصول کمال تا مدت سی سال شبیه فحشه و الدنیر گوار و در شتر احوال  
 سیکوشت با چون حضرت حق جانہ ہند تربیت طالبان خویش منجواست کہ او را از زاویہ اولیای  
 حضرت با حسن اولیای عشیت آورد و در آخر ما مور بارشاد خلق شد مردمان از امر او فقر و تنگدستی  
 خریداریدہ بملایتش شاکتند و ازین صحبت او بسیار خفته دلان از خواب غفلت بیدار شدند و سواد  
 این تجارت یوسف صحبتش را خریدار آمدند و بسیار فضلا در رفتار او تش و سادند از حیوان  
 فضل است مولانا در پیش محمد علیہ الرحمۃ کہ از منظران حضرت مولانا بود و صاحب نقومی و  
 و از اعانتی ملائکہ مولانا محمود کیلانی زیادہ از چهل سال ربطیدہ معظمہ علیہ السلام علوم عقلی  
 عقلی بود کہ سترہ تعریف مالیف نمود و در حد و نیز از ریت و پنج با چهار از جهان در گذشت حضرت محمد  
 مولانا خواجگی با بر جاوہ غرمت قدسی بس سپوار بود و از ایاتان حضرت بر کنایا و از سر سجد خانقاہ  
 از حدیث تکمیل در مجلس سماع و خردش ارادہ بود و قوی کی از مجاہدش التماس نمود کہ چہ باشد اگر  
 مشوی مولوی رومی قدسیہ مذکور محفل عالی میگرددہ باشد فرمود ہر روز از شکوہ حدیثی  
 مذکور مجلس مشنود و شک نیست کہ ذکر احوال بنویس علی قائلنا الصلوۃ و التمجیہ باز حدیث و ذکر  
 گفتہ گو سوزین از ادبی مملوہ خرمسار او در مجلس شریف مؤذر کرد و شاید فرمودہ لازم است  
 خواہ مؤذر کرد و ہر کہ خواہ بطور خویش شرا بخواند و یہ تصور احوال و لطایفی بود کہ روزی

یکی معروض شد که راه مستقیم می دارد و از کبریا نشان از ضعف نبی نویست اگر نماز عصر و مغرب  
 عشا را یک آید آن گذارد و منزل شریف بر ندانست چنانکه در آمدن در فتن بقدر سبب و در  
 در خانه های که میگردد این فتن است چیزی دیگر مفهوم نشود نور این نسبت علیه و سبب  
 و قناریه اطوار ایشان موبد بود و نور شکفتگی و تواضع بر پسران از بوستان کرد ایشان  
 پیدا اگر مهانی منزل شریف ایشان رسید می با وجود کبر سن خود بنفس بخدمت او برود  
 و با آنکه از سخاوت و سخای مبارک می لرزد خود نزد پسران آورده بنده خشنده می بسیار بود  
 که از حال مرکب خدمت پسران نیز خود خبر میگرفتند با لجه صاحب خلق عظیم بودند بر جاوه  
 طریق خاصه حضرت خواجه بزرگ و خلفای ایشان سید تقی عم شریف را بدین آیین سجد  
 تسبیح بسیار مذکور و شهرت سال برابر مشیت بهشت خرامیدند پیش از انتقال از زمین  
 تالیان با یک نام کتب می حضرت خواجه ماقدم سره نوشته بودند بعد از انکه از دنیا رفتند  
 بسیار این روایت در آن مندرج بود بیت زمان تا زمان مرگ ما دیدیم تا آنکه کنون با چنین  
 حدیثی میباد امر از خدا و اگر چه پیش آید شاید بقولی درست و دوم شعبان چیست حق  
 پیوست نسیم حضرت خواجه ماقدم سره در یکی از مکاتیب شریفه بقرب قانق منزل وجود  
 عدم و وجود ناگارش فرموده اند جناب شادمانی مخدومی قلمبه گاهی مولانا خواجگی قدس  
 اعده در اشارت بقضای اتم این بیت میخواندند بیت صح و ذمت گرفتاروت میکند  
 تگری باشد که اوست میکند و میفرمودند تا شریح و ذم باید که آن توجه و شکستگی که جناب  
 حق سبحانه است فراموش شود تا قضای اتم گویند بعد از نقل این کلام حضرت خواجه ماقدم  
 نوشتند آنکه از اینجا معنی سخن که از خواجه بزرگ قدس سره مرویست که وجود عدم بوجه  
 خود کند اما وجود فنا هرگز وجود نکند محض میشود نسیم در حضرت خواجه قدس سره در یکی از رسال  
 خویش تقریری از خدمت مولانا می خود نقل فرموده اند که آن جناب از والد شریف خود در نیک  
 رسیده از مولانا اسمعیل رحیم بعد نقل کردند که در ذات بخت تجلی شیت من خواجگی از

خواجه شرفی که مولانا قدس سره است مبارک الشمس فی وسط النهار است نصرت بافتن باقی خان است مبارک  
 و بیگانه جناب بر پیر محمد و غیر این آنکه بعد از موت عبدالمعدن خان و پیشترش الی ما در المیر میر  
 محمد خان شکر که از اقربای خان کور بود و چون تخم سلطنت که از نسل عبدالمعدن خان حاکم برات بود از  
 تر که شهادت یافت برادرش باقی خان مع پرورد جمعی برادر و برادرزادگان با و در این شرف است پیر محمد خان  
 حکومت سمرقند را با جماعه تفویض نمود و بعد از روزی چند از آن جماعه او را براسی در خاطر آمد قصد  
 قتل در قمع آنهارا اما بشکر گران از سبب آنکه جماعه سفارش حضرت مولانا التماس رحم نمودند  
 گفتند ما همه این سلاطین بر او ران نژاد بسم قبضه آنها ساخته ایم و اطاعت او اختیار نمودند  
 نیز با ما این کفایت قلیل بسیار و مولانا بشکر پیر محمد خان خود رفته انواع نصایح و التماسات نموده و  
 حلقه ادب و نصیب و زکار او بودند برقت مولانا بختم تمام بازگشت و باقی خان را فرمودند ای فرزندان  
 عسکر خورشید پیش و این رسید بر خوانند **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اللَّهُمَّ إِنَّا نَسْتَعِينُكَ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ الَّتِي نَسْتَعِينُكَ فِيهَا**  
 پشت او نهادند و فوطه مبارک بر گرد او بست گفتند توکل بر خدای عزوجل کرده خود را بر لشکر توکل  
 ماوراءالنهر ترا مبارک باد سلطان میرزا از اغنایت مشارکت دل یافت و با آنکه لشکرش بلکه چهار هزار  
 تن میرسید است و بقایه پنجاه هزار کس و پدر روان شد حضرت مولانا با جمعی از درویشان خویش  
 تا می ادرفته بر کناره شهر در کینه مسجدی مستقبل مراقبت در زمان سمرقند آید پیر محمد خان  
 بر جمعیت تا آنکه خبر رسید که باقی خان ظفر یافت و پیر محمد خان بر راه عدم شتافت و بعد از مدتی از آن  
 این را که رسیدند نگاه مولانا از آنجا برخاسته منزل آمد در دیشی از مخلصان آنجا است این تر  
 عتاب حکایت کرد که شبی حضرت مولانا بجای سوار میرفت و من بر حمله با پی با چند از خوا و مان و عتبات  
 میقیم نگاه خارجی بر پاشن بخلیدر خاطر گذراشیدم اگر پای او از سی عتایت شدی چه شکو بودی  
 حضرت مولانا بر آن مشرف شده فرمودند ای برادر خارجی بای شکر گلج است نیاید سولوی بیت کج  
 بی مار و کبی میخاز نیست شادی پیغم بدین بازار نیست و در نیز از کبار میخان فرزندان مولانا شرفیوم  
 که سوزن از ظلمت علم چنانکه عادت آن طائفه است بختها سخت بیه اندکی برادر و آنجوده که اگر ایشان را



استه فلان طبعاً بهر جهت که کند و دیگر بنا بر ظاهر آنکه همان جمیوه سیار مد ثالث در تطبیق آنکه در آنجا فلان  
 صاحب حال نیز حاضر شد و مولانا آقا میرزا که مراد است مشروعه و ششاد که او ایشان بسیار دیده تا  
 شخصیتش نموده فرموده اند که در و نشان اگر محالات و کرامات یافته اند بقابلت شرح یافته  
 از ایشان تا شروع بنباید طیبید بعد از آن مردم خطبته ده فرمودند علی بن عثمان از بهیت امر شروع  
 هم نزد اینطایفه نرود و ذکر حضرت محمد و شیخ عبدالاحد و الاحد حضرت شیخ احمد و قدس سره  
 صاحب بدو المقامات می آرد شب حضرت محمد بن عمر بن خطاب سردر می آمدند شیخ غلام  
 بن شیخ زین العابدین بن شیخ عبدالحی بن شیخ محمد بن شیخ حبیب الله بن امام رفیع الدین بن شیخ  
 بن شیخ بن شیخ بن عبد الله بن شیخ بن احمد بن یوسف بن فرشته شاه بن نصیر الدین بن محمود بن  
 سلیمان بن سعید بن عبد الواعظ الاصفهانی عبد الواعظ اکبر بن ابوالفتح بن شیخ  
 ابی ابراهیم بن ناصر بن عبد الله بن عمر بن خطاب رضی الله عنه شهاب الدین علی بن علی بن فرشته شاه  
 الکاملی که اول امر از اعظم و زرا اسلاطین غزنوی بوده و گویند که از اسلاطین کابل و غزنوی  
 بن و نشان است که از غزنوی و کابل می آمدند آلوده و مسجد آن کورست که عبارت از شیخ زین الدین  
 قدس سره الاثر نیز نزدی اتصال میگردد و امام رفیع الدین مذکور جامع بوده میان علم طائره سلطان و  
 نسبت سید جمال الدین البخاری نموده و موجب قامت بسیار سرداران بوده حال با وی  
 و غیره طایفه عوارث از کتاب مذکور با جهت مختصر اینکه در زمان نصیر شاه اعلی قریه بر این در خدمت  
 جمال محمد و تم جهان بیان که فرورد شاه فرمود می بود و التمام نمودند که بنا بر عشر سیان بعد ساعت بدلی  
 شما که سید که شاه آقا موسی شمر می دوران نزد یکی نمای حضرت محمد و هم را در غنفلوان جوانی تحصیل  
 را بنی بنا که صد طولانی شوق این راه گریبان قل مجرب است خدمت منظر انفسه استیم حال که  
 عدس سره بر و آنجا بخدمت ارادت او در آنجا طاعتین کار بر تعیین طوارز و اگر است حق بنی با شیخ  
 سکوت در آن نشان در ملک مصلحت است که در و نشان می نمود شیخ غلام در آن نزاد و فرمودند  
 عزت کبریا علم درین شرفت بهلده باز کرد و آنرا با خدمتشان با یکدیگر بسیار تحصیل

اینها در کتاب  
 جامع است

حضرت سید که در پیش سید را چند ان یکی نسبت چون مخدوم این شیخ بود و ملاحظه کبریا شیخ  
 در گفت نرسیم که چون پس از اتمام علوم بدین عهد علی بن شیبانیم این گرامی صحبت را در نیام  
 شیخ فرمود چون مرانیابی بفرزندم رکن الدین شو و از وی بخواه میجویی حساب الامر بر تحصیل علم  
 مراحت فرمود و نصار امیش از تمامی تحصیل مخدوم عمر گرامی شیخ او رخت تمامی کشید پس حضرت  
 مخدوم بعد از وایع علوم این مقول مفیدم و پس از مراجعت سیر بعضی بلاد حکم آبی اشارت ایشان  
 یکی نیز شیخ رکن الدین بعد از اشارت والد خویش ملاحظه علما سعید او طالب فاکیش طریق  
 عبات سپرد و نظرات تربیت در باره انتخاب کار برد چون از نواد خویش بهره ور گردانید خرد  
 خلافت پوشا سید از قاورید و پیشینه تعیین تربیت طلاب امر فرمود و اجازت نامه بغایت عالی  
 در طاعت معانی و فصاحت الفاظ نوشت و آن نامه گرامی که نگارش نموده اند در کتابت کور  
 آثار آن نسبت که گذاریم سید عبد الرحمن الرحیم شیری نقد آنحضرت الاقبال با و عباد و کور  
 المیزان این علی سعیداً قطعه شیری ترا کرد دولت اقبال در نواد و بخار و عده کرد و نقاشی  
 در آستان حضرت شیری برآمده بودی از ان بنا فته اند جهان بنو و الحمد لله علی صلوات  
 بر خاندان ائمه اطهار علیهم السلام و اولیا کفایتی سینه تسبیح سعیدان و فاته مخدوم در  
 بیع حدائق السوری و اقصیه عمر شریفش معیار و مفت بود و در شیخ رکن الدین در  
 مذکور است فرزند دوم خلیفه اول حضرت شیخ عبدالقدوس است که بعد از بر سجاده ایشان و او  
 و از سید ابراهیم القادری نیز طریق قاورید را اخذ نموده جزوه خلافت یافت شیخ رکن الدین  
 صیانت حوال و اظهار علیه بود و نصایف شائسته و از ان جمله است مرجع الحرج بنوی که  
 همی و یقینی و نیز در اکتوبات کثیر الکرانست و یکی از نکات است و خط شرف حضرت مخدوم در یکی  
 بحرمان راز نوشته و امانت است که در مورد خود و نماز و نماز و نماز است  
 شرافتای معجزه و در حضرت و در مانگی کیش در انسی است از دریا هم انجا سکنه در کوی  
 که انجا سکنه در کوی الدین در محل بعضی کلمات سکریه اللد خویش بختانست

شیخ سعید ابراهیم قاورید

انکه و الله ما جدهش با روزی در انسانی سماج بزبان رفته بوده که خدای او اندا که می نماید  
 اگر گوی خدای نداد شاید شیخ رکن الدین بنویسد مراد از علم الهی تعین علم است اجمالاً  
 که بوحثت و واحدیت همه از شیخ ما در آنوقت فوق تعین علمی بوده عزیز می این سالی از آن  
 بعد در کور ساخت و نمود از شیخ رکن الدین خالی از تکلیف نسبت زیرا که شیخ ابن عربی در ابعان  
 از جمله سیر فوق تعین علمی نمید و شیخ عبدالقادر من جمله از ابعان شیخ عربی بودند و نیز نشان  
 فوق این نیست که سکر از حال حال بر شیخ رکن الدین در سنه ثلث و ثمانین و چمانه از چمانه است  
 بسته مشغول او و سایر اخوان و جنته الدیر بگوار است الا شیخ احمد بر شیخ عبدالقادر صاحب کتاب  
 سین الیه حمد الله که در شاه آباد آسوده انتقال شیخ احمد در سنه ثانی و سبعین و تسعمائة بوده تا  
 عمارت زبده المقامات است صاحب اخبار الامتار می آر و شیخ عبدالقادر من اولاد بسیار شد و شیخ  
 همه عالم در عهد سلیمان شیخ و ارباب ایشان شیخ رکن الدین مروی مشرک بود و شیخ فقر و محبت و  
 بر قدم داله خود در چمانه و ذکر آنکه در سنه این مجامع و انبی الهی القلیل همه صام و شلو و  
 سبیل الله در مقام ذری و شیخ حضرت شیخ جلال الدین ابن محمود در سنه صاحب زبده المقامات  
 چون حضرت محمد زعم شیخ عبدالقادر حضرت شیخ عالی فی الله شیخ جلال بنابن سیرى رفته اند  
 هم سیرى انجمنی نشانند چنان شکر و زاری داده محلی از اهل این بزرگ نیز لازم است شیخ جلال  
 تمام سیرى از اهل علم حقایق حضرت شیخ عبدالقادر من جمله الله و از علم ظاهر غیره تمام در  
 و سیرى که تمام ما گویند بسیار بود که برای او نفس همه او امی نماز قرآن آمده با و از طبع حق  
 سیرى که از سکر عجب من آن حضرت ایشان باز دله با خود و تعین کرده که سیرى بود تمام  
 حضرت شیخ جلال در آنکه از آن حضرت انقدر که او سیرى عظیم از جلال بنابن سیرى که سیرى  
 شاد بود در آنکه سیرى که تمام که از اهل علم حقایق او بود از اهل سکر که گفتند که  
 همان شیخ در آنکه سیرى در تمام این سیرى بود از آنکه سیرى که در آنکه سیرى  
 در آنکه سیرى این سیرى از اهل علم حقایق که در آنکه سیرى که در آنکه سیرى

شیخ عبدالقادر  
 زبده المقامات

در آن روزی که بسیار عالم تهری و برود حضرت شیخ جلال از مسائل مفیده است تبرکات بسیار بسیار  
 در خواب و الطالین که بسیار در شهر میبودند که عشاق بر سناری که کشف کرکات توقف روانه اند  
 و از این مثنوی شوند و مقصد کسری نگردد بریده و در دیده از هر چه چنان باز دهان باز باشند و آن است  
 ایشان از عبادت و زهد و تقوی و ریاضت اخراج کنند و اینها را از صبر دهند بلکه چنان کنند و خون  
 نیک شوند و پیش از مرگ بفرستند سینه چنان که در میان این سلوک و چنان صوفیه راه خطا گردند  
 مشهور العباد با عهدین که در سینه علی السلف صبی اید منهم احمد بن یحیی و ابو اسحاق محمد بن ابراهیم و ابو اسحاق  
 و ابوالصول رعایه الشیعه و الطریق و آنچه گفته اند ملائجه القرآن و الاستغفار بالعلوم الشریعه امور  
 که شایسته طلبین آن نیستند و از اهل کفایت اند که کار طالب حق بعد از او ای فوائض است و در  
 بیشتر باطن بسته به کثرت نوافل و اعمال جوارح اشیی ایضا حضرت ایشان هم مدینه حکما  
 گردیدند و از آنکه فرمودند یکبار شیخ جلال در میان کتب که در آن کتاب صاحب عرف را که جلد  
 اند و شایسته او بسیارند درین کتاب چه کتب که در آن کتاب در میان بزرگان و در میان بنام  
 شیخ جلال گفت ای شیخ منی بسیار است این که شیخ کنی الدین را خاطر نشین حضرت است  
 و بعد از آنکه من از حضرت و اهل رسیده ام از شما و شیخ کنی الدین از آنکه بفرستد و او فرمودند بسیار  
 کاظم طوره اما آنچه اعمال بر دل می آید است که در مقام تکامل است و در میان هر کس که در میان  
 و در مورد نیست بطلد مشابه مغایر کتب امروزی شیخ جلال علی بن ائمه بعد از او و در حسابی در  
 شیخ و تامل و سموات با هنر شایسته و در دیده خود مضبوط صاحب اخبار الاطیاف و شیخ جلال الدین  
 شایسته کاملی بود و شیخ علی القدر است از شما و شیخ وقت بود عالم بود عالم است و در  
 جلال از اول عمر تا آخر بطاعت و عبادت و در سینه و عطر زکری و سماع و ذوق و حالت کنیز  
 هر چه باشد بود در حفظ او و نوافل و رعایت او در آیات تا آخر زمان مستقیم نقل که او را  
 بسیار کفایت کرده بود و آنچه گاه که در و رعایت او در سینه و سماع و در آن در و در و در  
 حقه که در و غیریک باشد که در شیخ علی القدر است نام او است و در آن کتاب است طرز کتب

سیرات رحمانی در پنج عشره نوی الحجه سنه تسع و ثمانین تسع و هجده و هجده سنه  
 اله علیه را اقتباس الاوار است حضرت شیخ جلال محبوب ترین خلفا حضرت قطب العالم بود و  
 از پنج بود در سکن می آنها نیست و سلسله نسبت پدری و مادر وی بحضرت عمر فاروق منتهی میشود  
 رضی الله عنه و نام پدرش قاضی محمود بود و در سنه هفت سالگی قرآن حفظ کرده و در سنه ده سالگی  
 اکثر علوم را تحصیل کرده فتوی پیدا و بسبب آن وی بخدمت حضرت قطب العالم از پیران <sup>مقتول</sup>  
 شواتر چنان مشغول است که جاگمان قصه بنامی برید حضرت قطب عالم بود و چون وی حضرت  
 بطریق سیر و قصیده گویش شریف بر و در خبر آمدنش شیخ جلال رسید و آنوقت وی مدرس علوم ظاهر  
 شتغال بحال است و از سماع و سرود و غیره لفرقی تمام روزی از جاگمان که مرید حضرت بود  
 پیدا که ما شنیده ام که پیر شما آمده است و برقص و سماع مشغول است ما میخواهیم که بوی طالی  
 و طریک کابین امور منبر پریم اکنون آن پیر قاضی اسلام ما گویند آنها سلا مش خدمت حضرت  
 رسانند وی حضرت فرمود که شما سلام ما نیز برسانید و گویند که آن پیر قاضی خود و میر  
 دیگر از امیر قصان در روزی وی حضرت مشغول باطن مشغول بوده تا قفی غیبی آورد که جلال آن  
 بخشیدم او را و حلقه خویش در آویختن با آتش گردان حضرت قطب عالم در حال برخواست  
 شیخ جلال بر آمد سلام کرد و گوشه نشست دید که طالبان علم گرد او حلقه زده نشسته اند چون شیخ جلال  
 از مدین فارغ شد و طالبان خصیت شدند پیش شیخ جلال بجانب حضرت قطب عالم توجه شده پس  
 بیان فقیر شما از کجا سید وی حضرت گفت که من میان فقیر قاضی ام و نظری من بسوی شما از اخت بحرد  
 کتابی تمامی کتب علم ظاهری و نقوش عمر و غیرت را از باطن او سوخت بر نور حال شیخ جلال  
 بخت و دست بسته ایستاد و عرض نمود که این کتب نفیس حیف باشد که بسوزند وی حضرت فرمود  
 که از شرافات کتب علم صفات باقی نخواهد ماند و تو هنوز با من حرف سیاه بعلق داری باز بقرنی  
 بر دل شیخ جلال کرد در حال وحدت حقیقی و پیر ارادت گشت و ظلمت کثرت از آینه اول در گشت و  
 حق را در ذات وی حضرت آشکارا دیدی اختیار است در دامن می تو بر سر حکم زود و لوازم حقیقت

و سغوی بجا آوردی حضرت کلاه چهار ترکی از سر مبارک خویش فرو داده بر سرش نهادی و بر  
 از تعلقات فارغ ساختی و غل غلی را اثبات تقصیر کرده بخوانی و مجاهده اشارت کردی و بدست دراز  
 رفته او را ز لرزه و میوه شوی در تمام اندامش که مقدّمه ظهور الهامات ذاتیه و صفاتی اندستید و نمود بعد  
 از آن یکی بخوردی هم کشید و حقیقت حال آنحضرت پیر و سنگبر سر و ضد است انسی سگوم و چند کتوب  
 مثل آنچنین بارهات و در انصاف و حالات سجدت حضرت شیخ قدس الله تعالی امده و معروضه شده  
 حضرت شیخ قبله باشد که از استماع این خبر بامی فرحت انشرح مجال سفرح در منبسط گشته جوابات با صواب نوشته  
 و از اسرار شریعت و طریقت و حقیقت و پیراجامی اشارت را باز جامی صراحتا دانف گردانید و چنانکه  
 در جواب او را و بالا میسند که در مشرب من باید میان دو سه سال با این دولت عظمی فائز میگشتند  
 و کشید آری سر چند و بیست امپو بچاک شیرست و یک مردان و پیچیده می شود و خوش و خرم باد خوف با خود  
 راه ندیند و باور باشد در جامی میسند بیست در کاهست و جامی گردید مسارک باد و نیز در جواب  
 حلال میسند مسطور بود گواه رفت اذ الازلت الارض لزلها و اخر جنة الارض تقالها و  
 قال الانسان لها سیر ما تقیر بیکر در که وقت بومید خلیل اخبارها ان با و وحی لها  
 است یا نیست مقرر با چون رفت بر واقع سجدت اخبارها ان با و وحی لها سیر  
 چند پوشیده است جو شیده است عشق پوشیده نماید و یک جو شیده نماید کف از زمین برگزیده عاشق نامی  
 و مرید و کار باش و سهر ار باش و محرم کرد کار باش سه محرم دولت بود بر سر می باز سجا کشند  
 بر خری و الخ و هم صاحب اقتباس سگوم شیخ حلال حقیقت حال آنحضرت قطب عالم نوشته بود  
 و می حضرت نوشت از خلوت بیرون آید و خود را زود ما ساند که کار تو تمام شد چون شرف تیر سوس  
 حاصل کرد بهما وقت امانت پیران و خرفه و خلافت حواله کرد و امانت مطلق و خلیفه جنت خویش گردانید  
 چون حلال الدین محمد اکبر پادشاه روز دوشنبه دریم محرم سنه نهصد و سی و چهار هجری بجهت دوفتینه مرزا محمد حکیم بر آورد  
 لشکر بجانب صوبه پنجاب کشید و منزل در تبانچه واقع شد بحانقاه دمی حضرت رفته ملازمت نمود و از آنجا  
 در اوقات و کمالات وی چند است که درین مختصر گفته ذکر حضرت خواجه محمد الباقی باید که در سن

سره العزیز صاحبہ دہ المقاتلہ میگوید والد بزرگوار خواجہ محمد الباقی فاضل محمد الیاسی صاحب  
 فضل و صفا بود و از نرمنی آن همواره مصداق نقلینا اکثر از لادت حضرت خواجہ در مدینه کابل سلطنت  
 فی حدود سنہ احدی او اثنی و سبعین و سعمائے در روزگار سیمای بزرگی از جہد اظہار ایشان پیدا بود  
 گاہ در آن ایام تمام روز در گوشہ خیزدہ سر بر بیان خموشی میکشیدہ اند و تحصیل علوم رسمی شاگردی  
 علوم مولانا صادق حلوانی کہ از علمای آن ایام بود اختیار نموده برفاقیت مولانا اگر کابل کا در تہ  
 شدہ اند و بانک روزگار از سہ فطرت ہر س آن علامہ استیضائے امین الاقران تیزی پیدا آمدہ و از  
 فضائل ہرہ تمام روزی گذشتہ اگر چہ تحصیل علوم صوری بقیہ مانده بود کہ بسوگراہین را ہر ہر اندک  
 و کاسی فطرت ایشان باید بندہ شہر چنانکہ یکی صبارق المقول گفت روزی حضرت خواجہ در بدست  
 ترک تحصیل علوم ہر سہ آغاز هجوم جذبات التیہ محفل یکی از افاضل در آمدند تقریبی افاضل گفت اگر  
 خواجہ روزی چند دیگر بر مطالعہ علوم بودندی تا مولویت ایشان کمال رسیدی چہ زیبا بودی  
 خواجہ فرمودند مراد از کمال مولویت بہت کہ کتب متداولہ بشکر را چنانکہ حق آن باشد تو ان مطالعہ  
 افادہ نمودہ دعوی گفتمی آید کہ ہر کتابی کہ عقل آن خرید البصرہ ہند در میان آنرا امید کہ  
 حاصل آید العرض حضرت خواجہ را ہم در اوقات تحصیل علوم کہ روزگار بزمائی بود جوش مناسبت این  
 گاہ بصحبت باریان مکان محفل جامع اللہ میرساند تا آنکہ در بلاد ماوراء النہر کہ معدن بیانات عزیز الوجود  
 بسیاری از کبار مشائخ الفہم را در یافتہ نزد بعضی بعروس توبہ و انابت تیزیم آغوش گردیدند کما جلی  
 بیازہ منقولہ عن کلام الشرف ہمدان وقت در زمان گذار ایشان ہندوستان اوقات بعضی آن  
 ایشان کہ در اندام صاحبہ بودند خبر خواہی صوری بر آن شہت کہ ایشان نیز در زمرہ ارباب عسکر  
 اما انجا کہ روزی ایشان دولت دین و توکلی متابع یقین بودسی آنان بجای نرسید سلطان جنابت  
 اندیہ کشف غلت خویش گرفت تبار و چنانکہ پر و چون جلوه تقدیر بخواست کہ نخست دل ایشان بسکلی از  
 دلبران صوری گرفتاری فراہم آمد پس از روزی چند بیان ایشان در محبوب ایشان دوری ضروری  
 بوقوع پیوستہ عکال بخردند این دام نبود و در مقام آن اوقات آلام مفارقت بعضی کتب ارباب

بصورتی که در نظر ایشان در آمد بنامیدن لشکر الهی مشرق حصول احوال این طایفه گریبان الیشیا  
 گرفت صاحب کتاب گوید در ویشی باین دریش گفت از زبان درانشان ایشان که فرمودند بر منظر مطالعه  
 کتابی از کتاب برونیم که بر ما بخی نمودند و ما را از بار بودند که ششمار دعایت حضرت خواجہ بیاد الدین  
 مشرفین ذکر و القاء جذبات بنواخت استین عبت برایشان در شمار دانان طلب منزه و بگی در سماع ارباب  
 و آمدن با محمد حضرت خواجہ ما در جست و جوی ساکنان و مجذوبان بسیار بطور سلسله بندی و بسایک دلائل او  
 بلا و یافته بهرگز نغذ در سیاحت بصحبت یکی از عظامد شایخ سلسله رسیده خوبه اند که اندک طریقت و سی  
 و تفصیل سلوک فرمایند استخاره نمودند حضرت خواجہ محمد پارسا قدس سره الغریز طایفه شده فرمودند  
 حاصل سلوک تفصیل است که تدریب اخلاق حاصل کرد و چون این دولت حیرت آمیزه تفصیل سلوک نمودن  
 حاصلست و آنحضرت قدس سره خود از بهایت حال خوش چنین بگاشته اند که استامی تو به از مسامحتی در طریقت  
 خواجہ بخلید کرده شد بار و مگر تو به در طریقت شیخ که در سمرقند تشریف داشتند و از کبار خانوادہ حضرت خواجہ  
 میومی بودند کرده شد بار و دیگر بیضیع و اختیار فقر در بندگی حضرت امیر عبدالمعینی مدظلہ العالی فرمودند  
 مقرون بصیانت آن نعمتی بود غیر متروک امید که بركات آنوقت الی یوم القیام جانبا القصد و خواب شهر طایفه  
 خواجہ بیاد الدین قدس سره صورت تو به منعقد شد و سیل طریقیان بعد بطور سلسله حکم الغریز تعلق کل حشمت  
 دستی می انداخت عاقبت بعضی از مخادیم فرمودند که مری که متعین با آنحضرت رسالت میرسد نتیجه مند  
 قطعش آن وقت که از همان غریز طریق ذکر در مراقبہ اندک و شوق عدت و دو سال همان ذکر و مراقبه و اوراد  
 آنغریزه اوست نمودند شنیده شده بود که در بیگانی قریب بحمل سال میدان لالا قطع کند تکرار لالا  
 خواجہ رسید ساوه و حیجاب آن میداشت که در روز نماز او ذکر غنیمت شمارد و بیافوت عبادت قناعت نماید  
 چند که در میان اشارات غیبیه و سلوک طریقه دیگر ظهور میکرد و قدم ستوار را از جا بریندیشست و در زمین کرم  
 در آن منطقه تخم و نیشا استی لافس کاشت انشاء الله العزیز عاقبت دست کرم آن تخم را از جو شمار مال  
 عین آت و لادن بیعت سیراب گردانند بالاخر کبیر رسیده شد و بلا رمت حضرت شیخ بابائی والی قدس  
 سره العالی انطلق آوا از بركات نظرش بهره مند شده الحمد لله والمنة که آن نظرات تیر تیر باب



قبول هر چند حضرت شیخ از سلسله نقشبندی نیز مجاز بودند و معتقد او طالب توحشستان این  
 بزرگوار مختصات ربانی از وی بیان میفرموده اقبال فرمودند بعد از انتقال آنحضرت برابر القرائت  
 سینه خود حضرت خواجهاجره گره کرده در روح طیبانه ایشان در دستش فرو میگردانند و تلقینات  
 و برین توجیه ایشان آن نسبت را قوی میدهند و اثره عینت و معنی پیدا کرده و راه روشن شدنی  
 جمعیتی است دادها اگر بجز عینت ایشان بخدمت نخدمی حضرت مولانا خواجهاجره  
 فعلی سر راه رسیده شد و بفرج و عینت خود در مصافحه دست آورد و بطریق آنحضرت وارد روح  
 نقشبندی خلفا ایشان در سلک نیاز شدن امید نگاه در آمده شد انشی کلامه الشریع قبول  
 کتاب کورست از فحواشی این سینه و نشان از ایشان به ایت احوال که با آنکه کی از آن یکشنبه  
 چنان استغاد کرده که حضرت خواجهاجره را در می بودند و تربیت از روحانیت حضرت سید صاحب  
 سید و حضرت خواجهاجره بنوا و الحق والدین خلفای ایشان رضی الله عنهم یافته و نظرات عینت  
 آن بزرگواران کار را با تمام رسانیده بعد از حصول کمال چون از سیر طایفه چهاره نسبت به او  
 رفتند از خدمت مولانا خواجهاجره مجاز گشته اند و نیز قبول صاحب کتاب مذکور است یکی از صاحبان صیاد  
 القول که آنوقت حاضر بوده باین جهت حکایت کرد که من نیز از آن مقتدیان مخصوص آنوقت ای امام  
 بودم روزی در میان نماز دیدم که حضرت خواجهاجره را چنانکه رو بسوی قبله است همچنین بر عینت  
 مانیر و رامی نگریذ از مشاهده این حالت بر من عرشه افتاد و بیزش تمام نماز را با خیره رسانیدم و  
 دیده بودم معروضه ششم ششم نمودند و از انشائی آن منع فرمودند با وجود حصول حالات و  
 کمالات در جمیع طلاب با شانه ایشان حضرت خواجهاجره ازین محبت عالی و تفرید و الابر مشخبت  
 تعلیم طریقت نیامدند و سیر و سلوک و بلوغ از ایشان شنیدند تا غریزه انرا که ازین سلسله بزرگ و دیگر  
 در آندایر پسرند ارشاد بودند در یافتند و برآمدند و استغفیر کردند و تصحیح احوال حاصل فرمایند  
 بصحبت مولانا که شبر غمانی قدس سره نیز رسیده بعضی از احوالات حاصله در این سلسله  
 از مولانا خسینها دیده اند و از آنجا متوجه شدند نماز راه میروی بعضی نشان میدهد که